



## دلایل جدایی‌گزینی مهاجرین افغانستانی در محله‌ی گلشهر مشهد

آمنه اخلاقی<sup>۱</sup>

علی یوسفی<sup>۲</sup>

غلامرضا صدیق‌اورعی<sup>۳</sup>

### چکیده

جدایی‌گزینی فضایی و اجتماعی از ویژگی‌های مهم شهرها محسوب می‌شوند؛ زیرا الگوهای تمایز و جدایی‌گزینی اجتماعی، قواعد سازماندهی فضای شهری را تشکیل می‌دهند. در جوامعی که از گروه‌های اجتماعی نامتجانس تشکیل شده است، جدایی‌گزینی به تبع وجود فاصله‌ی اجتماعی، از واقعیت‌های اجتماعی شهر محسوب می‌گردد. به همین دلیل بیشتر مطالعات انجام شده درباره‌ی جدایی‌گزینی در شهرهای بزرگ و مهاجرپذیر انجام شده است. مشهد به عنوان یکی از بزرگترین شهرهای مهاجرپذیر ایران، میزبان تعداد بالایی از مهاجرین افغانستانی است که عمدتاً در محله‌ی گلشهر تمرکز یافته‌اند. در این پژوهش، «دلایل جدایی‌گزینی مهاجرین افغانستانی در گلشهر مشهد» با استفاده از روش مردم‌نگاری و تکنیک مشاهده‌ی مشارکتی و مصاحبه مورد بررسی قرار گرفت. نتایج این پژوهش حاکی از آن است که جدایی‌گزینی مذکور در نزد کنشگران، هم نوعی جدایی‌گزینی و هم نوعی جدایی‌سازی ادراک شده است. دلایل جدایی‌گزینی ایشان در چهار دسته قرار می‌گیرند: دلایل اقتصادی نظیر محدودیت‌های شغلی مهاجرین، جایگاه ایشان در نظام تقسیم کار و قدرت پایین رقابت در بازار مسکن؛ دلایل سیاسی نظیر محدودیت‌های قانونی؛ دلایل اجتماعی نظیر نیاز به سرمایه‌ی اجتماعی و شبکه‌ی اجتماعی حمایت‌کننده از مهاجرین در مواردی که نهادهای اجتماعی حمایت‌کننده‌ی آنان نیستند؛ دلایل فرهنگی نظیر حفظ هویت و فرهنگ ملی و احساس تعلق به هویت و فرهنگ محلی.

واژگان کلیدی: جدایی‌گزینی، مهاجر، افغانستانی، مشهد، گلشهر

<sup>۱</sup> دانشجوی کارشناسی ارشد پژوهش علوم اجتماعی دانشگاه فردوسی مشهد

<sup>۲</sup> عضو هیئت علمی گروه علوم اجتماعی، دانشگاه فردوسی مشهد



### مقدمه

جدایی‌گزینی<sup>۴</sup> که در برخورد فضا و نابرابری تجلی می‌یابد (افروغ، ۱۳۷۷)، یکی از مهم‌ترین وجوه شهر و لذا یکی از مهم‌ترین موضوعات جامعه‌شناسی شهر را تشکیل می‌دهد. الگوهای تمایز و جدایی‌گزینی اجتماعی، قواعد سازماندهی فضای شهری را تشکیل می‌دهند. این قواعد که به لحاظ فرهنگی و تاریخی تفاوت می‌پذیرند، ساختار زندگی اجتماعی را نشان می‌دهند و نشانگر چگونگی ارتباط گروه‌های اجتماعی در فضای شهری هستند (کالدیرا<sup>۵</sup>، ۲۰۰۰: ۲۱۳).

بر اساس کار زیمل، این اعتقاد بطورگسترده‌ای وجود دارد که جدایی‌گزینی فضایی ناشی از جدایی اجتماعی است (ای‌جیک<sup>۶</sup>، ۲۰۱۰: ۶). شهر، جدایی را به عنوان یک عنصر ذاتی در خود نهفته دارد. هیچ شهری را نمی‌توان بدون جدایی‌گزینی ساکنین آن متصور شد؛ زیرا مبنا و پایه‌ی تشکیل و توسعه‌ی شهر، تقسیم‌کار است و تقسیم‌کار، منتهی به جداسازی افراد قرار گرفته در نظام تقسیم‌کار بر اساس تخصص، منزلت شغلی-اجتماعی، درآمد و در نهایت سبک زندگی خواهد شد (فیالکوف<sup>۷</sup>، ۱۳۸۳: ۷۶). از طرف دیگر شهر، بستر زندگی با بیگانگان بوده و لذا همواره متضمن میزانی از فاصله‌ی اجتماعی<sup>۸</sup> بین افراد با سایر شهروندانی است که بیگانه تلقی می‌شوند. جدایی‌گزینی را صورت کم‌وبیش نهادی‌شده‌ی فاصله‌ی اجتماعی دانسته‌اند (فیالکوف، ۱۳۸۳؛ افروغ، ۱۳۷۷؛ شکویی، ۱۳۶۵: ۴۰-۴۱).

مهاجران خارجی و یا شهروندانی که منشا ملی متفاوتی دارند، از عمده گروه‌هایی هستند که دچار جدایی‌گزینی می‌شوند یا آن را انتخاب می‌کنند. لذا تشکیل محلات خاص مهاجرین، از شایع‌ترین جدایی‌گزینی‌هایی است که در فضای شهری رخ می‌دهند. محلات متفاوتی که در اثر جدایی‌گزینی مذکور به وجود می‌آیند، به محل تولید، ظهور و بازتولید فرهنگ و سبک زندگی ویژه‌ای بدل می‌شوند که تا حدود زیادی متأثر از جدایی‌گزینی و نیز فرهنگ و سبک زندگی گروه جدا شده است.

نظریه‌های تمایز فضایی اعم از اقتصادی، فرهنگی و یا اجتماعی فرض را بر این می‌گیرند که جدایی سکونتی<sup>۸</sup> نتیجه‌ی طبیعی رشد شهری است. عوامل بازار، منافع توسعه‌دهندگان و تعصبات و تنظیمات جمعیت‌های شهری به ایجاد الگوهای جدایی فضایی می‌انجامد که بین شهرهای مختلف از لحاظ شدت خطوط قومی و طبقاتی متفاوت است، اما بهر حال در همه جا حضور دارد. جدایی‌گزینی فضایی، محلاتی متفاوت به لحاظ کیفیت زندگی و کیفیت امکاناتی نظیر آموزش و بهداشت و سلامتی را به وجود می‌آورد. از این منظر، محله عامل مهمی در نابرابری و بازتولید آن می‌شود (ویلسون و روبرتس، ۲۰۰۹: ۵-۶).

در فضای شهری مشهد، چنین محلاتی که در امتداد منشاء ملی یا محلی شکل گرفته باشند قابل مشاهده‌اند. از جمله‌ی این محلات، محله‌ی گلشهر است که عمده‌ی مهاجرین افغانستانی ساکن مشهد در آن تمرکز یافته‌اند. این محله نوعی تمرکز اقلیتی را نمایان می‌سازد که یکی از ابعاد جدایی‌گزینی است. چنان‌که بنا بر پژوهش میدانی جمشیدیه‌ها و علی‌بابایی (۱۳۸۱)، عمده‌ی جمعیت این محله را افغانستانی‌ها تشکیل می‌دهند.

<sup>4</sup> Segregation

<sup>5</sup> Caldeira

<sup>6</sup> Eijk

<sup>7</sup> Social Distance

<sup>8</sup> Residential segregation



این محله که در شمال شرقی مشهد و در منطقه‌ی ۵ شهرداری واقع شده است، حدود ۳۷۱،۸۴ هکتار مساحت و بر اساس برآوردهای مربوط به سال ۱۳۸۵ در حدود ۳۴۶۵۰ نفر جمعیت دارد. گلشهر از سال ۱۳۷۲ در محدوده طرح جامع شهری قرار گرفته است (پیری، زالی و تقی‌لو، ۱۳۹۱). چنانچه در نقشه‌ی مشهد پیداست، این محله از شمال با پنجتن و شهرک التیمور همسایه است، از غرب به کمربندی صدمتری بزرگراه شهید همت و از جنوب به بولوار میامی و از شرق به کال اقبال محدود می‌شود.

بطور کلی انتظار می‌رود که با افزایش مدت اقامت، مهاجر با کاهش فاصله‌ی اجتماعی و احساس جدایی، در جامعه جذب شود. اما مهاجرین افغانستانی اکنون در حالی بین تضاد و همسازی قرار دارند (جمشیدیها و عنبری، ۱۳۸۳: ۵۵) و واقعیتِ نمركز فضایی آن‌ها دال بر تداوم جدایی‌گزینی ایشان است. از این رو، این مقاله به دنبال پاسخ به این سوال است که انگیزه‌ها و دلایل مهاجرین افغانستانی ساکن گلشهر برای جدایی‌گزینی در فضای شهری مشهد چیست؟

#### ادبیات تحقیق

نمی‌توان به سادگی به پرسش جدایی‌گزینی چیست پاسخ داد، همانگونه که پاسخ به سؤال مقابل آن یعنی چیستی یکپارچگی<sup>۹</sup> نیز دشوار می‌نماید. زیرا این مفاهیم نه تنها مفاهیمی پیچیده که مفاهیمی پویا بوده و پیوسته مورد بحث و مجادله هستند (فینی و سیمپسون<sup>۱۰</sup>، ۲۰۰۹: ۸). در واقع جدایی‌گزینی با توجه به مفاهیم مرتبط با آن نظیر یکپارچگی و فاصله‌ی اجتماعی باید تعریف و تحدید گردد. از این منظر، جدایی‌گزینی، به تمایل ارادی و اجباری اقشار و گروه‌های مختلف اجتماعی به جدایی فیزیکی از یکدیگر در عرصه‌های مختلف زندگی اطلاق می‌شود (افروغ، ۱۳۷۷: ۲۴۳).

جدایی‌گزینی حالتی مطلق و ثابت نیست؛ یعنی می‌تواند نسبت به سایر افراد باشد یا نسبت به کل جامعه. می‌تواند ارادی باشد یا غیر ارادی و می‌تواند کامل باشد یا خفیف. می‌تواند در مسکن و شبکه روابط، اشتغال یا آموزش و پرورش باشد (فینی و سیمپسون، ۲۰۰۹: ۱۹). جدایی‌گزینی می‌تواند گستره‌ی متفاوتی داشته باشد و از مفهوم جدایی ساده تا مفهوم ایزوله شدن یا انزوا<sup>۱۱</sup> تغییر پذیرد؛ می‌تواند علت متفاوتی داشته باشد و به جای این که نوعی گزینش باشد، تا مفهوم طرد اجتماعی<sup>۱۲</sup> پیش رود؛ در واقعیت، جدایی‌گزینی، اغلب کامل نیست. بلکه، «اکثریت» ساکنین یک محله‌ی جدا شده از افراد متعلق به یک گروه شغلی، قومی، نژادی یا طبقاتی هستند (شکویی، ۱۳۶۵: ۲۹). از اشکال افراطی و کامل جدایی‌گزینی، گتو<sup>۱۳</sup> و فراجدایی‌گزینی<sup>۱۴</sup> است.

<sup>9</sup> Integration

<sup>10</sup> Finny & Simpson

<sup>11</sup> Isolation

<sup>12</sup> Social Exclusion

<sup>13</sup> Ghetto

<sup>14</sup> Hyper-segregation



گتو را می‌توان مجموعه‌ای از محلات دانست که منحصرًا توسط افرادی متعلق به یک گروه اجتماعی ویژه مورد سکونت قرار گرفته‌اند و تقریباً تمام اعضای آن گروه مورد نظر در این محلات زندگی می‌کنند. با این تعریف، گتوهای یهودنشین و محلات سیاهان در شهرهای آمریکایی و اروپایی را می‌توان نمونه‌ای از گتوها در نظر گرفت (دنتون، ۲۰۰۱: ۱۸-۱۹).

جدایی‌گزینی در ۵ شکل و بعد شناخته می‌شود: یکنواختی<sup>۱۵</sup>؛ افشا یا نمایش<sup>۱۶</sup>؛ خوشه‌بندی<sup>۱۷</sup>؛ تمرکز<sup>۱۸</sup>؛ تراکم<sup>۱۹</sup> (مسی و دنتون، ۱۹۸۸). بعد اول، میزان یکنواختی پراکنش و توزیع گروه‌های اقلیت و اکثریت در یک محیط شهری را نشان می‌دهد. این بعد که با شاخص عدم تشابه سنجیده می‌شود بین ۰ (عدم جدایی‌گزینی) تا ۱۰۰ (جدایی‌گزینی کامل) تغییر می‌کند و به عنوان درصدی از اعضای اقلیت که باید محل سکونت خود را تغییر دهند تا در آن محیط شهری توزیع یکنواخت گروه‌ها حاصل آید، تفسیر می‌شود (مسی و دنتون، ۱۹۷۹: ۵۵۴). بعد دوم به پتانسیل تماس بین گروه‌های اقلیت با اکثریت اطلاق می‌شود و نشان‌دهنده‌ی میزان مواجهه‌ی دو گروه است که به واسطه‌ی اشتراک آن‌ها در محله‌های مشترک ایجاد می‌شود (مسی و دنتون، ۱۹۸۹: ۳۷۳). این شاخص با استفاده از محاسبه‌ی احتمال تماس دو گروه اقلیت و اکثریت اندازه‌گیری می‌شود (مسی و دنتون، ۱۹۸۷: ۸۰۶). بعد تراکم، اشاره دارد به نسبت سکونت گروه‌های اقلیت به اکثریت در یک محیط شهری که با محاسبه‌ی درصد جمعیت اقلیتی که در یک محل خاص ساکن هستند، اندازه‌گیری می‌شود (مسی، ۱۹۷۹: ۵۵۵). خوشه‌بندی به میزان متصل شدن نواحی اقلیت‌نشین به یکدیگر در فضا گفته می‌شود. خوشه‌بندی حداکثری زمانی است که محلات اقلیت‌نشین به هم متصل شده و تشکیل یک گتوی بزرگ بهم‌پیوسته را در فضای شهری بدهند. اما زمانی که این محلات بطور گسترده‌ای در فضا پراکنده باشند، خوشه‌بندی، حداقلی است. تمرکز، درجه‌ی ساکن شدن اعضای یک گروه اقلیت در اطراف یا داخل مرکز شهر است که به عنوان یک منطقه‌ی کسب‌وکار مرکزی در شهر شناخته شده باشد (مسی و دنتون، ۱۹۸۹: ۳۷۳). بروز هر یک از این ابعاد، دال بر جدایی‌گزینی خواهد بود اما ابعاد مختلف جدایی‌گزینی لزوماً با هم روی نمی‌دهند. لذا وقتی چند بُعد به طور همزمان به مقادیر بالا دست می‌یابد، مورد توجه خاصی قرار می‌گیرد. وقتی این امر روی می‌دهد اصطلاحاً به آن، «فراجدایی‌گزینی» (یا جدایی‌گزینی بیش از حد) می‌گویند (مسی و دنتون، ۱۹۸۹: ۳۷۳-۳۷۴). در واقع، فراجدایی‌گزینی زمانی اتفاق می‌افتد که یک اقلیت، سطوح بالایی از جدایی‌گزینی در سه یا بیشتر از سه بعد از ابعاد مذکور را تجربه کرده باشند (فوسست<sup>۲۱</sup>، ۲۰۰۱: ۲).

جدایی‌گزینی می‌تواند در امتداد موضوعات مختلف اجتماعی که متمایز کننده‌ی گروه‌های اجتماعی هستند شکل بگیرند یا در عرصه‌های اجتماعی متفاوت بروز یابند. جدایی‌گزینی فضایی بطور کلی مربوط به تراکم فضایی خانوارهایی با وضعیت اجتماعی مشابه است؛ صرف‌نظر از اینکه ملاک تفاوت اجتماعی ایشان با دیگران، چه چیزی باشد (سباتینی<sup>۲۲</sup>، ۲۰۰۳: ۷). بنابراین تراکم

<sup>15</sup> evenness

<sup>16</sup> exposure

<sup>16</sup> concentration

<sup>17</sup> clustering

<sup>18</sup> centralization

<sup>19</sup> concentration

<sup>20</sup> Massey & Denton

<sup>21</sup> Fossett

<sup>22</sup> Sabatini



فضایی خانواده‌هایی که به لحاظ یک خصیصه‌ی اجتماعی، صرف‌نظر از این که نژاد باشد یا پایگاه اقتصادی-اجتماعی یا ریشه‌ی مهاجر یا امثال این موارد، جدایی‌گزینی سکونتی یا فضایی نامیده می‌شود.

طبیعی است که این شباهت درون‌گروهی مناطق جداشده با تفاوت بین‌گروهی و در واقع نابرابری بین‌گروهی همراه است. هرچند جدایی‌گزینی فضایی می‌تواند در بین خانه‌ها در یک محله یا بین محلات در یک شهر یا بین شهرها و مناطق اطراف آن اتفاق بیفتد (فیرمن<sup>۲۳</sup>، ۲۰۰۴: ۳۵۰) اما در هر حال، جدایی‌گزینی اجتماعی در فضای شهری، یک پدیده‌ی فضایی است که ارتباطاتی پیچیده با تفاوت‌ها و نابرابری‌های اجتماعی دارد؛ ارتباطاتی آن‌چنان پیچیده که گاه به سردرگمی منجر شده است (سباتینی، ۲۰۰۳: ۷). سردرگمی مذکور در ادبیات این مفهوم نیز خود را نشان می‌دهد.

نظریه‌های معاصر جدایی‌گزینی فضایی شهری، در زمینه‌ی شهرهای صنعتی درحال ظهور ایالات متحده به وجود آمدند (ویلسون و روبرتس<sup>۲۴</sup>، ۲۰۰۹: ۳) و تاریخچه‌ای به درازای چندین دهه دارند. اما بطور کلی مطالعات جدایی‌گزینی، به دنبال فهم و شناخت مکان‌یابی افراد در فضای اجتماعی است (واتس<sup>۲۵</sup>، ۲۰۰۵). بنا بر دسته‌بندی افروغ (۱۳۷۷)، نظریه‌های فضا و نابرابری اجتماعی را - که در مفهوم جدایی‌گزینی بهم مرتبط می‌شوند- می‌توان به دو دسته‌ی کلی نظریه‌ی کارکردگرایی و نظریه‌های قدرت تقسیم کرد.

به اعتقاد پارک<sup>۲۶</sup> که در دسته‌ی اول قرار دارد، فرایندهای درونی و طبیعی شهر به دلیل رقابت بر سر منابع کمیاب شکل می‌گیرند. رقابت بین افراد و گروه‌های شغلی، طبقاتی و اجتماعی مختلف، به تمایز یافتگی کارکردی بر اساس نوعی همکاری رقابت‌آمیز منجر می‌شود. تمایز یافتگی کارکردی به صورت فضایی تجلی می‌کند؛ یعنی رقابت با ایجاد تقسیم‌کار، گروه‌های مختلف اقتصادی را در نواحی متناسب با آن‌ها توزیع می‌کند. نابرابری در دستیابی به منابع کمیاب، این توزیع فضایی را نیز نابرابر می‌سازد. بنابراین نواحی طبیعی به معنای محل سکونت گروه‌هایی که به دلیل زندگی در قلمرویی مشترک، فرهنگی خاص و متمایز دارند، بیشتر حاصل گرایش‌های ذاتی فرایندهای شهری هستند تا حاصل برنامه‌ریزی قبلی (افروغ، ۱۳۷۷: ۲۰۰-۲۰۲). بنابراین، دیدگاه بوم‌شناختی بر رقابت برای فضا به عنوان عامل جدایی‌گزینی اشاره دارد (فیرمن، ۲۰۰۴: ۳۵۳).

مارکس و انگلس<sup>۲۷</sup> که در دسته‌ی دوم جا دارند، از بین اشکال مختلف نابرابری، اهمیت اساسی را به طبقات می‌دهند و بر این اساس، رابطه‌ی آن را با فضا بررسی می‌کنند. از این منظر، شکل فضایی شهر را باید در ارتباط با مفهوم شیوه‌ی تولید درک کرد. تبدیل فضا به کالا و یک منبع کمیاب در حال تولید توسط نظام سرمایه‌داری، با تولید گسترده و روزافزون فضا باعث تمرکز بخشیدن به مرکز تصمیم‌گیری (تمرکز سرمایه در مرکز) و ایجاد مستعمره‌های پیرامونی (دفع مردم به پیرامون) شامل حواشی شهری از قبیل گتوها و محله‌های حاشیه‌نشین شهری می‌شود (افروغ، ۱۳۷۷: ۲۰۴-۲۱۳). بطور کلی رویکرد مارکسی و نئومارکسی، جدایی‌گزینی را تابعی از طبقه‌ی اجتماعی می‌دانند (فیرمن، ۲۰۰۴: ۳۵۳).

<sup>23</sup> Firman

<sup>24</sup> Wilson & Roberts

<sup>25</sup> Watts

<sup>26</sup> Park

<sup>27</sup> Marx & Engels



وبر<sup>۲۸</sup>، محل اقامت را به عنوان یکی از نمادهای منزلتی گروه‌های منزلت در نظام اجتماعی برمی‌شمارد. از نظر وی یکی از مظاهر سبک زندگی گروه‌بندی‌های قومی، نژادی و مذهبی یا به تعبیر وی گروه‌های منزلت، علاوه بر ازدواج‌های درون‌گروهی، شیوه‌ی سخن گفتن، شیوه‌ی پوشش، عادات، فعالیت‌های اوقات فراغت، مرام و ایدئولوژی، جدایی‌گزینی فضایی و مسکونی است. بنابراین شهر توسط گروه‌های منزلتی و طبقات به فضاهای متمایز و نابرابر تقسیم می‌شود. این فضای نابرابر توسط نظام حقوقی و مذهبی نیز مورد حمایت قرار می‌گیرد. وجود گروه‌بندی‌های توزیعی با ایجاد امکان جدایی‌گزینی، تقسیم‌بندی‌های طبقاتی را تقویت می‌کند و جدایی‌گزینی فضایی گروه‌های منزلت که با تفاوت صریح در عقاید و شیوه‌ی زندگی همراه است نیز وجود دارد (افروغ، ۱۳۷۷: ۲۱۳-۲۱۷). بنابراین دیدگاه نئوبری، جدایی‌گزینی را پیامد دسترسی متفاوت گروه‌های منزلتی به بازار مسکن می‌داند (فیرمن، ۲۰۰۴: ۳۵۳).

در مورد اثر موقعیت اجتماعی و طبقه‌ی اجتماعی بر جدایی‌گزینی قومی و نژادی و فرایند انتخاب محلات جداگانه توسط گروه‌های متفاوت برای زندگی، دو فرضیه متفاوت مطرح می‌شود: اول فرضیه‌ی جذب است که می‌گوید هرچه طبقه‌ی اجتماعی و پایگاه اقتصادی اجتماعی بالاتر رود، ادغام فضایی گروه اقلیت در اکثریت بیشتر می‌شود. یعنی در طبقات بالای اجتماعی، جدایی‌گزینی گروه‌های قومی و نژادی کمتر می‌شود. فرضیه دوم که فرضیه‌ی فاصله‌ی اجتماعی است، معتقد است که فاصله‌ی فیزیکی در فضای شهری ارتباط مستقیمی با فاصله‌ی اجتماعی گروه‌های قومی دارد که به معنای جدایی‌گزینی گروه‌های قومی به دلایل فاصله‌ی اجتماعی است و نه پایگاه اقتصادی متفاوت آن‌ها. هرچند نتایج تحقیقات زیادی دال بر تایید فرضیه‌ی جذب و ادغام فضایی اقلیت در اثر ارتقاء پایگاه اقتصادی و اجتماعی ایشان است، نمی‌توان لزوماً این نکته را برای رد فرضیه دوم بکار برد. در واقع همبستگی قومی که از نوع همبستگی مکانیکی است، عامل تداوم جدایی‌گزینی قومی و نژادی در طی زمان و علی‌رغم تغییر پایگاه اقتصادی اجتماعی ایشان می‌شود. اما بهر حال ارتقاء موقعیت اجتماعی دارای اثری منفی بر جدایی‌گزینی ناشی از علت قومی و نژادی است (مسی، ۱۹۸۱: ۶۴۹).

بطور کلی سه عامل عمده می‌توانند منشاء جدایی‌گزینی در شهرها شوند:

عرصه زیستی- اجتماعی یا نظم زیستی و اظهاری شامل نیاز به هویت، خودگردانی، نیاز به قلمرو، امنیت هستی‌شناختی، مراقبت از خویشان، گروه‌بندی‌های جنسی، قومی، نژادی، منزلتی و مذهبی می‌شود (افروغ، ۱۳۷۷: ۲۳۵). جدایی‌گزینی فضایی طبقات اجتماعی معمولاً تابعی از یک عمل اجتماعی معمولی و قابل درک است که بطور خاص به خاطر جستجوی هویت اجتماعی یا اشتیاق به کیفیت زندگی بهتر انجام می‌شود (سباتینی، ۲۰۰۳: ۸). در واقع یکی از علل جدایی‌گزینی اقلیت‌های اجتماعی، تلاش ایشان برای ایجاد و حفظ هویت اجتماعی است که مسلماً در زندگی میان هم‌گروهی‌هایشان ساده‌تر محقق خواهد شد.

مردم بر اساس دیدگاه‌های نژادی و قومی و نیز سطح اعتماد خود، محل زندگی‌شان را انتخاب می‌کنند. افراد دارای اعتماد و یا افراد دارای مدارای اجتماعی بیشتر، احتمال بیشتری دارد که از میان گروه‌های مختلف و متفاوت دوستانی برگزینند، اما افراد بی‌اعتماد از چنین ارتباط‌ها و تعامل‌هایی با افراد گروه‌های دیگر پرهیز می‌کنند (یوسلانر<sup>۲۹</sup>، ۲۰۱۰: ۴۲۸). اعتماد بیشتر به گروه

<sup>28</sup> Weber

<sup>29</sup> Uslaner



خودی و برقراری تعاملات بیشتر بصورت انحصاری در گروه خودی که امری طبیعی است، باعث احتمال انتخاب محل زندگی تفکیک‌شده از گروه‌های نژادی و قومی دیگر می‌شود.

دولت و نظم ساختار سیاسی که شامل میزان دخالت‌های دولت و مدیران شهری در توزیع فضا و منابع شهری و نظارت‌های رسمی بر نابرابری‌های طبقاتی، جنسی، نژادی، قومی و مذهبی می‌شود (افروغ، ۱۳۷۷: ۲۳۵) دومین علت عمده جدایی‌گزینی محسوب می‌شود.

انتخاب مسکونی شهروندان می‌تواند با سیاست‌های دولت تحت‌تاثیر قرار بگیرد، اما این سیاست‌ها نمی‌توانند تفکیک فضای شهری را در جهت سازگار شدن، بازسازی کنند. سیاست‌های دولت با ایجاد بلوک‌های همگن متشکل از مسکن ارزان قیمت می‌تواند موجب افزایش جدایی‌گزینی سکونتی شود و از طرف دیگر می‌تواند با ایجاد مسکن چندقیمتی (و نه صرفاً ارزان قیمت) موجب کاهش این جدایی‌گزینی طبیعی گردد. ماهیت و شدت جدایی‌گزینی با توجه به متغیرهای برد متوسطی نظیر توپوگرافی، ماهیت بازار زمین، زیرساخت‌های حمل و نقل، سازماندهی ساختار صنعت، توزیع درآمد در داخل شهر، شکاف‌های قومی و میزان دخالت دولت در شهرهای مختلف تغییر می‌کند (روبرتس و ویلسون، ۲۰۰۹: ۵-۶).

بر اساس الگوی تایبوت<sup>۳۰</sup>، اگر خدمات عمومی توسط دولت‌های محلی تامین شوند، افراد با ارزیابی خدمات و منابع ارائه شده در هر یک از این ایالات و مناطق و بر اساس توانایی‌ها و رجحان‌های خود که دو بعد امکانات اقتصادی و ذوق و سلیقه<sup>۳۱</sup> را در بر می‌گیرد، مایل به زندگی در هر یک از این مناطق خودمختار می‌شوند. لذا وجود دولت‌های محلی چنان‌که در ایالات متحده امریکا وجود دارد باعث ایجاد جدایی‌گزینی‌های فضایی در شهر می‌شود که بر پایه‌ی درآمد، طبقه و حتی نژاد و قومیت شکل گرفته‌اند. نکته‌ی مهم این است که این جدایی‌گزینی با جدایی‌گزینی قومی و نژادی که بر پایه‌ی تعصبات قومی و نژادی گروه‌ها صورت می‌گیرد متفاوت است (واسمر<sup>۳۲</sup>، ۲۰۰۲: ۳-۵).

نظم اقتصادی یا ساختار اقتصادی که شامل سازو کار تولید، توزیع و روابط طبقاتی ناشی از آن بطور خاص و نظام تقسیم کار فنی و گروه‌بندی‌های توزیعی بطور عام می‌شود (افروغ، ۱۳۷۷: ۲۳۵)، علت عمده‌ی سوم است. در واقع، درجه تفکیک فضایی در شهر بیشتر تحت تاثیر انتخاب مصرف‌کننده‌ی شهری در انتخاب نوع خانه و نوع محله است (واسمر، ۲۰۰۲: ۶) که ارتباطی مستقیم با توانایی اقتصادی شهروندان برای معامله در بازار مسکن دارد.

جدایی‌گزینی سکونتی اغلب با تمرکز فقر در بین گروه‌های ایزوله شده دیده می‌شود. هرچند تمرکز فقر تنها متأثر از جدایی‌گزینی سکونتی نمی‌شود و از جدایی‌گزینی بر اساس موقعیت فقر در درون یک نژاد و از جدایی‌گزینی گروه‌های درآمدی متوسط و بالا در نژادهای دیگر هم اثر می‌پذیرد. مسی و دنتون در این باره استدلال می‌کنند که جدایی‌گزینی، گروه‌های نژادی دچار سطوح بالای فقر را از گروه‌های نژادی کم‌تر فقیر جدا می‌کند و بدین ترتیب فقر در اجتماع اقلیت‌هایی که در سطوح بالای فقر قرار دارند، تمرکز می‌یابد (گوئیلین<sup>۳۳</sup>، ۲۰۱۲: ۳۵۷). مکانیزم اثر جدایی‌گزینی بر تمرکز فقر، انحصار روابط طبقاتی

<sup>30</sup> Tiebout

<sup>31</sup> Taste

<sup>32</sup> Wassmer

<sup>33</sup> Quillian



است (افروغ، ۱۳۷۷: ۲۳۹). کاهش ارتباط معنادار بین طبقات اجتماعی از آثار منفی جدایی‌گزینی است. ایزوله کردن فقرا یا هر گروه مورد تبعیض دیگر و درک آن‌ها از این شرایط، از هم‌پاشیدگی اجتماعی را تداوم می‌بخشد. البته مقیاس جغرافیایی که در آن جدایی‌گزینی اتفاق افتاده در پیامدهای آن موثر است؛ اگر این مقیاس، یک شهر یا محله کوچک باشد، اثرات منفی جدایی‌گزینی کم بوده یا اصلاً نیستند. اما اگر جدایی‌گزینی در مقیاس اجتماعی وسیعی رخ دهد می‌تواند اثرات زیانباری برای فقرا داشته باشد (سباتینی، ۲۰۰۳: ۹). به عبارت دیگر وقتی ثروتمند تنها با ثروتمند معاشرت می‌کند و فقیر با فقیر و وقتی ثروتمند در محلات ثروتمند منحصر می‌شود و فقیر در محلات فقیر، شبکه‌هایی منحصر ایجاد می‌شوند و حفظ می‌گردند. پدیده‌ی محلات مرفه یا فقیرنشین، شبکه‌های منحصر را حفظ می‌کند و در نتیجه دسترسی به منابع کمیاب اجتماعی نظیر ثروت، نفوذ و اطلاعات را به صورت انحصاری درمی‌آورد (ایچک، ۲۰۱۰: ۲).

بنابراین ایجاد سبک‌زندگی‌های خاص محلات منفک شده از دیگر پیامدهای جدایی‌گزینی است. جدایی‌گزینی، ابزاری برای ایجاد سبک زندگی‌های اجتماعی است که بیشتر حالت انجمنی<sup>۳۴</sup> دارند. اطمینان و اعتماد، سرمایه اجتماعی مهمی در ساخت زندگی اجتماعی‌ای است که کمتر فردی بوده و وجه انجمنی قوی‌تری دارد که خود، مستلزم آن است که بخش‌های درگیر در یک رابطه سبک زندگی‌های مشابهی داشته باشند؛ یعنی مستلزم شرایطی است که همگونی اجتماعی نامیده می‌شود (سباتینی، ۲۰۰۳: ۹). البته نمی‌توان رابطه‌ی اعتماد و جدایی‌گزینی را رابطه‌ای یک‌طرفه دانست و مدعی شد که یکپارچه‌سازی محلات، اعتماد را افزایش می‌دهد. در واقع این رابطه به صورت عکس نیز صادق است (یوسلانر، ۲۰۱۰: ۴۲۸).

## روش

برای پاسخ به سوال تحقیق از روش‌های مردم‌نگارانه‌ی جمع‌آوری داده استفاده شده است. اصلی‌ترین تکنیک‌های جمع‌آوری داده در پژوهش‌های مردم‌نگارانه انواع مصاحبه و مشاهده‌ی مشارکتی است (کرسول<sup>۳۵</sup>، ۲۰۰۳؛ کوربین و استراس<sup>۳۶</sup>، ۲۰۰۸) در این بین، مصاحبه با مطلعین نقش کلیدی در راهبرد تحقیق دارد (فیتزمن<sup>۳۷</sup>، ۲۰۰۸).

## پژوهش در عمل

برای پاسخ به سوال تحقیق با استفاده از مشاهده‌ی مشارکتی در محله و مصاحبه با ساکنین آن، گزارشی به سبک مردم‌نگاری از دلایل ساکنین برای انتخاب یا ترجیح گلشهر برای سکونت تهیه شده است. بدین منظور داده‌هایی که از مصاحبه با مطلعین و دروازه‌بانان، مشاهده‌ی محله و نیز مصاحبه با ساکنین به دست آمد در قالب چنین گزارشی تدوین شده و دلایل جدایی‌گزینی ایشان بر پایه‌ی سنخ‌شناسی پارسونز، در چهار دسته دلایل سیاسی، دلایل اقتصادی، دلایل اجتماعی و دلایل فرهنگی تنظیم گردید.

<sup>34</sup> communitarian

<sup>35</sup> Creswell

<sup>36</sup> Corbin & Strauss

<sup>37</sup> Fetterman





## یافته‌ها

### مرفولوژی

مرکز محله‌ی گلشهر را بازاری تشکیل می‌دهد که نه تنها کارکرد اقتصادی دارد که محل عمده‌ی تعاملات اجتماعی و حتی فرهنگی نیز محسوب می‌شود. بطور کلی این بازار -معروف به «شلوغ‌بازار»- متشکل از یک خیابان و کوچه‌های منتهی به آن است که محل استقرار کسبه و مرکز فروش مواد غذایی و مایحتاج روزانه می‌باشد. مجاورت این بازار با ایستگاه اتوبوس، درمانگاه، موسسات آموزشی و مدارس، این بخش را به پرفرمت‌وآمدترین قسمت محله و شناخته‌شده‌ترین بخش آن بدل کرده است.

در طی زمان، «فلکه‌ی دوم گلشهر» که هسته‌ی اصلی بازار است به «فلکه‌ی اول گلشهر» متصل شده و محدوده‌ی بازار را گسترش داده است. با خروج از فلکه دوم که مرکز تجمع فروشندگان مواد غذایی و مایحتاج روزانه است و با حرکت به سمت فلکه اول، نوع محصولات عرضه شده در بازار متفاوت می‌شود؛ راسته‌ی طلافروش‌ها، لوازم صوتی و تصویری، فروشگاه‌های لوازم خانگی، پوشاک، موبایل، کامپیوتر و لپ‌تاپ، تعمیرگاه‌های کالاهای عرضه شده در بازار و در نهایت شعبات بانک‌های صادرات، تجارت و ملت در امتداد این بازار و با ترتیبی تقریبی قرار دارند. منازل مسکونی نیز در اطراف این دو فلکه و با محوریت شلوغ‌بازار قرار گرفته‌اند.

بازار، محل ملاقات‌ها، تعامل‌ها و انجام امور اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و حتی سیاسی ساکنین است. هم‌محله‌ای‌ها بدون آن که نیاز به قرار قبلی باشد یکدیگر را در این مکان می‌یابند. به همین دلیل اغلب کسانی که با محله آشنایی ندارند و به دنبال یک دوست، فامیل یا همسایه‌ی قدیمی می‌گردند و یا آدرس خاصی را می‌جویند، کسانی که به دنبال شغل خاصی می‌گردند، کسانی که اطلاعات ویژه‌ای را جستجو می‌کنند، حتی کسانی که در جستجوی هم‌وطنی داوطلب برای اهدای عضو هستند، به این بازار می‌آیند و از طریق روابط جاری در این مکان، به هدف دست می‌یابند.

قرار گرفتن موسسات آموزشی و انجمن‌های اجتماعی، هنری، فرهنگی و سیاسی در این بازار یا اطراف آن، بر کارکردهای دیگر بازار افزوده و چنان تراکم رفت‌وآمد و ارتباط را در این محل بالا برده است که حتی در روزهای تعطیل نیز شلوغ‌ترین مکان محله، همین بازار است.

در مرکز محله، کوچه‌ها و خیابان‌ها عرض کمی دارند که موجب مشکلات ترافیکی خاصی شده است. اما با دور شدن از این مرکز (بازار) به عرض معابر اضافه شده و از ازدحام و بی‌نظمی در عبور و مرور وسایل نقلیه نیز کاسته می‌شود.

محله دارای دو پارک، چندین باشگاه پرورش اندام و سالن ورزش‌های رزمی، سالن و زمین والیبال و فوتبال، یک استخر، یک سینما (که البته مدت‌هاست پلمپ شده است) چندین مسجد، یک کتابخانه‌ی عمومی عمده و چند کتابخانه‌ی کوچکتر و یک قبرستان است که از سال ۱۳۸۷ به دلیل رونق گرفتن ساخت واحدهای مسکونی در حوالی آن و عدم تمایل زمین‌داران به فروش آن بعنوان محل دفن، دفن کردن در آن ممنوع شده است. «بازار بزرگ ملل» نیز که به گفته‌ی مسئولان آن بزرگترین بازار شمال شرق کشور خواهد بود، در ابتدای بولوار اصلی گلشهر (بولوار شهید آوینی) در حال ساخت است.

[www.socioconf.com](http://www.socioconf.com)



در یک نگاه کلی، گلشهر از یک سمت به محله نیزه و از سمت دیگر با کوی صاحب‌الزمان همسایه است. مرز این محلات، کاملاً از یکدیگر مشخص نیست بلکه عمده تفاوتی که این سه محله‌ی در هم تنیده را از یکدیگر جدا می‌کند، منشا ملی ساکنین آن‌هاست. گلشهر، با ساکنین عمدتاً افغانستانی در مرکز قرار دارد و محلات اطراف آن بیشتر مورد استفاده‌ی ایرانیانی است که اغلب منشا روستایی داشته و به مشهد مهاجرت کرده‌اند.

#### جدایی‌گزینی درون محله

در درون یک گروه جدایی‌گزیده یا در یک محله‌ی ایزوله شده نیز می‌توان در امتداد متغیرهای مهم اجتماعی از جمله درآمد، منزلت، تحصیلات و نظایر آن جدایی‌گزینی‌های محدودتری را مشاهده کرد. چنانچه مسی در درون گتوهای سیاه‌نشین، جدایی‌گزینی سیاهان با درآمد بالاتر را از سیاهان با درآمد پایین‌تر مطرح می‌سازد.

در محله‌ی گلشهر که نمی‌توان آن را یک گتوی اجتماعی نامید و مدعی شد که در آن قانوناً و رسماً ورود و خروج و اختلاط ایرانیان و مهاجرین ممنوع است، از همان ابتدای تشکیل، دو گروه مهاجر و بومی در کنار یکدیگر زندگی می‌کردند. از طرف دیگر به علل جامعه‌شناختی در میان ساکنین مهاجر نیز تفاوت‌هایی در امتداد منشا روستایی یا شهری داشتن، شغل، میزان و نوع تحصیلات، درآمد و ثروت، قدرت، منزلت اجتماعی، سرمایه‌ی اجتماعی و نظایر آن به وجود آمده است. این عوامل از عمده عوامل ایجاد جدایی‌گزینی هستند. لذا می‌توانند در درون محله نیز، مهاجرین را به دسته‌ها و گروه‌های جداگانه‌ای تقسیم کرده و توزیع فضایی آن‌ها را در محله شکل دهند. اما واقعیت این است که در درون محله نیز عمده عامل جدایی‌گزینی، همان منشا ملی است و تفاوت‌های اجتماعی دیگر کمتر در جدایی افراد در عرصه‌ی فضای محله اثرگذار بوده است. بدین ترتیب، هرچه از مرکز به سمت محله‌ی نیزه و کوی صادقیه یا کوی صاحب‌الزمان فاصله گرفته می‌شود، تراکم مهاجرین کمتر می‌شود. در واقع در درون محله، جدایی‌گزینی در امتداد منشا ملی به این صورت دیده می‌شود که ساکنین ایرانی بیشتر در حواشی محله و در نزدیکی محلات نامبرده ساکن هستند.

آقای «م.» یکی از ساکنین محله در این باره می‌گوید: «جمعیت زیادی از ساکنین این محله رو ایرانی‌های ترک‌نژاد تشکیل می‌دن که از شهرستانای دیگه مهاجرت کردن مشهد و اومدن اینجا. ایرانی، بیشتر اول گلشهر و حوالی فلکه‌ی اول و اطراف بولوار اصلی می‌شینن، ولی مرکز گلشهر و فلکه‌دوم و کلا بخشای قدیمی‌تر محله بیشتر مهاجرا می‌شینن.»

اما برخلاف منشا ملی، سایر خطوط اجتماعی، اهالی منطقه را از یکدیگر جدا نمی‌سازد. به عنوان مثال اهالی افغانستانی محله در امتداد تحصیلات، شغل و درآمد در فضای محله از یکدیگر جدا نمی‌شوند. در کوچه‌های مختلف محله می‌توان اقشار و طبقات مختلف اجتماعی را در کنار یکدیگر مشاهده کرد. بطور مثال یک استاد دانشگاه، هنرمند یا وکیل دادگستری در کنار یک کارگر ساده و در همسایگی یک دستفروش زندگی می‌کنند. از نظر طبقه اجتماعی نیز از فردی بی‌سواد گرفته تا یک فارغ‌التحصیل مقطع دکترا و از فردی با درآمد چندمیلیونی در ماه گرفته تا فردی با حقوق ماهیانه ۳۰۰ هزار تومان در یک مکان ساکن هستند. آقای «ج.» در مورد اختلاط سکونتی و اجتماعی اقشار مختلف افغانستانی در محله می‌گوید: «همه جور آدمی هست... از خماری و معتاد گرفته تا دانشجو و استاد دانشگاه یک‌جا هستن.»



این همزیستی طبقات و اقشار مختلف اجتماعی در یک فضای شهری، به دلیل اولویت منشا ملی بر سایر ویژگی‌های اجتماعی در نزد کنشگران مذکور است که در انتخاب همسایه مداخله می‌کند. در واقع «هم‌وطن» بودن بر تمام خطوط ایجادکننده‌ی حس «ما» بودن ارجحیت دارد.

#### فرهنگ

یکی از دلایل عمده‌ی کنشگران برای گزینش جدایی به‌جای ادغام در فضای شهری، تلاش برای حفظ هویت و فرهنگ گروهی است. ایشان برای حفظ هویت و فرهنگ خود دست به فعالیت‌هایی می‌زنند که به حفظ باورها، ارزش‌ها، هنجارها، معانی و نمادهای مورد توافق ایشان منجر می‌شود. انجام این فعالیت‌ها در فضایی که توسط کنشگران مشابه مورد استفاده است ساده‌تر خواهد بود.

بطور کلی، عناصر فرهنگی موجود در مراسم عروسی، عزا، مراسم مذهبی و سایر شئون زندگی اجتماعی ساکنین محله تفاوت‌هایی با فرهنگ غالب مردم ایران دارد که جدایی فضایی کنشگران افغانستانی، اجازه‌ی اجرای آن تفاوت‌ها را برایشان فراهم کرده است. بطور مثال بنا بر صحبت‌های خانم «گ.» یکی از مطلعین و ساکنین، از هنجارهای رایج محله در ازدواج آن است که دختر هنگام ازدواج، مسئول تهیه‌ی جهیزیه نیست. داماد، مهریه‌ی عروس را دو قسمت کرده و بخش عمده‌ی آن را در هنگام عقد به وی پرداخت می‌کند که عروس نیز با آن و در همان حد جهیزیه تهیه می‌کند. هنجارهای ازدواج بر ازدواج درون‌گروهی و تقبیح ازدواج با غیر، متکی است؛ تا اندازه‌ای که ازدواج دختر سیده با مرد غیرسید یک ناهنجاری بزرگ محسوب می‌شود. از هنجارهای مراسم عزا نیز آن است که اطرافیان عزادار هزینه‌ی مراسم عزاداری و مخارج عزادار را پرداخت کرده و مدیریت مراسم را بر عهده می‌گیرند یا در آن با پرداخت کمک‌های بلاعوض مشارکت می‌جویند.

پایبندی به شئون اسلامی بالاخص پوشش زنان، سادگی در رفتار و گفتار، صداقت و صراحت، احترام به سنت‌ها و سالمندان از دیگر هنجارها و ارزش‌های بسیار اساسی است که نقض آن‌ها با واکنش شدید ساکنین روبرو می‌شود. آقای ج. می‌گوید: «نمی‌تونی هر کاری دوست داشتی انجام بدی؛ دست از پا خطا کنی کارت ساخته است. حتی افغانی‌هایی که از شهرهای دیگر مثل تهران میان می‌گن گاهی از نگاه مردم می‌ترسن. هرچند ترسناک نیست و کار سختی نیست اصلاً. کافیه حجابتو بیشتر رعایت کنی و سوسول‌بازی درنیاری و خودتو بالاتر نگیری و اینجوری دیگه.»

ادبیات عامیانه شامل لالایی‌ها، افسانه‌ها و حتی اشعار عامیانه‌ی خاصی که در این محل رواج دارند، از طرفی ریشه در ادبیات عامیانه‌ی افغانستان دارد و از طرفی از شرایط زندگی در این محله و جدایی فضایی و فاصله‌ی اجتماعی ادراک شده متاثر شده است. اشعار عامیانه‌ای که خاصاً در مورد محله، شرایط مردم آن و یا خاطرات و تجربیات آن‌هاست در طی زمان ساخته شده، شکل گرفته و بصورت عنصری فرهنگی عمومیت یافته و منتقل شده است. خانم «الف.» می‌گوید: «یه سری چیزایی هست که خاص همین محله است. مث شعرای کوچه‌بازاری که در مورد محله باب شده یا در مورد مشکلات قانونی و اجتماعی مهاجرانست. یا مث جک‌ها و لطیفه‌هایی که در مورد خودمون و شرایطمون هست. حتی از زندگی محله‌مون، بچه‌ها نمایشای کمدی ساختن یا با لهجه خودمون فیلم دوبله می‌کنن که سی‌دی‌هاش می‌چرخه بین مردم و تکیه‌کلامش باب می‌شه. چیزایی که فقط خودمون می‌فهمیم و ادبیات خاص خودمون شده دیگه!»



کنشگران مهاجر همچونین در جستجوی هویت و حفظ فرهنگ خویش، به ایجاد کارگاه‌های تولید لباس‌های سنتی و عرضه‌ی آن‌ها در بازار، پخت و فروش شیرینی‌های سنتی، ایجاد قهوه‌خانه، آشپزخانه و غذاخوری‌هایی که نوشیدنی‌ها و غذاهای مخصوص افغانستانی را عرضه می‌کنند، عرضه کتاب و موسیقی به اصطلاح «وطنی» و نیز تشکیل انجمن‌ها و نهادهایی با اهداف فرهنگی دست زده‌اند که در مشاهده‌ی محله کاملاً مشخص می‌شوند.

موسسات، تشکل‌ها و انجمن‌های فرهنگی، در عین حفظ فرهنگ به احساس هویت جمعی بسیار کمک می‌کنند و فرایند احساس «ما» بودن را سامان می‌بخشند. بطور مثال خانه‌ی هنر افغانستان شامل گروه‌های نقاشی در سبک‌های مختلف و خوشنویسی، انجمن عکاسی نوآوران افغانستان، گروه‌های موسیقی، گروه‌های تئاتر (از جمله گروه ماندگار) و انجمن‌هایی نظیر آن‌ها با ایجاد امکان فعالیت حول موضوع افغانستان و ایجاد آشنایی، همکاری و همبستگی بین مهاجرین، در حفظ فرهنگ و هویت فرهنگی و اجتماعی نقش بسزایی داشته‌اند.

از طرف دیگر، موسسات آموزشی مختلف شامل مدارس خودگردان، موسسات آموزش زبان، کامپیوتر، موسیقی، نقاشی، هنرهای تجسمی و صنایع دستی و نظایر آن‌ها در برآوردن نیازهای فرهنگی و آموزشی محله فعال شده‌اند. همچونین، تشکل‌های اجتماعی نظیر موسسات خیریه، باشگاه معلولین غدیر، کارگاه پرواز، کارگاه‌های ایجاد اشتغال برای معلولین، نشریات ادبی، علمی و اجتماعی، کارگاه‌های شعر و داستان و مواردی از این قبیل نیز برای رفع نیازهای فرهنگی و اجتماعی محله به وجود آمده و مدیریت می‌شوند. اساسی‌ترین اثر این این موسسات و انجمن‌ها که برای رفع مسائل مهاجرین در محله به وجود آمده‌اند، ایجاد ذهنیت مشترک (فرهنگ) و احساس هویت است.

#### فرایند جدایی‌گزینی

بنا بر آن‌چه مطلعین، در مورد فرایند شکل‌گیری محله و تمرکز مهاجرین در آن ابراز داشته‌اند، می‌توان جدایی‌گزینی مهاجرین را فرایندی رو به تشدید دانست که در دوره‌های زمانی مختلف از عوامل مختلفی متأثر شده است.

بر اساس گفته‌های دو تن از مطلعین، کنش مهاجرت افغانستانی‌های ساکن مشهد، نوعی جدایی‌گزینی فرهنگی (در امتداد مذهب) و سیاسی (در امتداد قومیت) بوده است که گروه خاصی از افغانستانی‌ها یعنی شیعیان هزاره را از کشور مبدأ جدا ساخته و به سمت کشورهای شیعه‌نشین سوق داده است. آقای «غ.» با اشاره به دلیل مهاجرت خود می‌گوید: «وقتی کمونیست‌ها در افغانستان حاکم شدند، خب دیگر امکان تحصیل در آن‌جا نبود. دانشگاه‌ها که اصلاً مناسب نبود و خصوصاً ما شیعه‌ها. آخرهای سال ۴۰ بود که رفتم عراق. خیلی از شیعه‌ها، بعد حاکمیت کمونیست‌ها و بعدش هم جنگ داخلی و طالبان احساس کردند جایی در افغانستان ندارند.»

آن دسته از مهاجرین افغانستانی که به دلیل وجود حوزه علمیه‌ی نجف - به عنوان اولین پایگاه مذهبی شیعه در دنیای اسلام - به این شهر مهاجرت کرده بودند، پس از اخراج شیعیان غیر عراقی از عراق (۱۳۵۳) به دومین پایگاه شیعه یعنی حوزه علمیه‌ی قم و مشهد مهاجرت کردند. هسته‌ی اولیه محله‌ی گلشهر را روحانیون مهاجری تشکیل داده‌اند که در این رویداد وارد مشهد شده‌اند. این دسته از مهاجرین، تحت‌تأثیر دو دسته عامل اقتصادی و فرهنگی که شامل قیمت پایین زمین در این منطقه و نیز نزدیکی این محل به حرم مطهر رضوی و حوزه‌های علمیه می‌شد، در این مکان ساکن شدند.



خانم «گ.» می‌گوید: «اینجا پر از درخت توت بود و زمین‌های خالی. اول طلبه‌هایی که از عراق اخراج شده بودند آمدند اینجا و یکی دو تا خانه اینجاها ساخته شد. زمین ارزان‌تر بود، طلبه‌ها هم که پول زیادی نداشتند اینجا را خریدند که به حرم هم نزدیک‌تر بود.» آقای «غ.» که یکی از همین طلاب است می‌گوید: «سال ۵۳ که از عراق اخراج شدیم آمدیم حوزه‌ی مشهد و اینجا زمین گرفتیم و خانه ساختیم. چند تا خانه بودیم و بقیه‌ی گلشهر هم‌اش زمین خالی بود و درخت توت.»

با وقوع انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۳۵۷ و همزمانی آن با جنگ‌های داخلی افغانستان که به محرومیت بیشتر گروه‌های شیعه در افغانستان انجامید، فرایند مهاجرت از افغانستان به ایران تشدید شد. در این زمان، دو دسته عوامل جاذبه‌ی انقلاب اسلامی ایران برای شیعیان افغانستان و دافعه‌ی جنگ‌های داخلی این کشور برای این عده، باعث ورود مهاجرین تازه‌وارد به مشهد شد. با وجود این‌که در این زمان، بخاطر حاکمیت شعارهای انقلابی نظیر «امت واحده‌ی اسلامی» در ایران، عدم پذیرش و طرد اجتماعی بسیار کمتر بوده است اما به دلیل نیاز تازه‌واردان به برقراری ارتباط و ایجاد شبکه‌ی ارتباطی با مهاجرین جاافتاده که تحقق هدف انطباق و جذب ایشان را تسهیل می‌نمود، ایشان نیز به محله‌ی گلشهر آمده و در آن ساکن شدند. آقای «غ.» در این باره به سال‌های انقلاب و جنگ اشاره می‌کند: «آن موقع زیاد ایرانی-افغانی نمی‌کردند. ما توی تظاهرات هم شرکت می‌کردیم و بعد هم بعضی‌ها جنگ هم رفتند. این دعوای ایرانی افغانی بعدا پیدا شد. آن موقع نبود... آن وقت از آن طرف، کسی اگر می‌آمد تحت فشار نبود که جای دیگری خانه نخرد ولی خب، غریب بودند می‌آمدند اینجا و ما که قدیمی‌تر بودیم کمک می‌کردیم کار پیدا کنند، ساکن بشوند و تا جا بیفتند کمی از هزینه‌هایشان را تامین می‌کردیم...»

افزایش جمعیت مهاجر در سال‌های بعد، بروز مسائل اجتماعی ناشی از حاشیه‌ای بودن این منطقه را تشدید کرد. در حالی که این مسائل اجتماعی در اغلب محیط‌های شهری حاشیه‌ای رخ می‌دهد اما همانطور که در بررسی فقر در محلات سیاه‌نشین امریکا نیز نشان داده شده است، در تبیین مسئله‌ی ناشی از موقعیت یک گروه نژادی، خطای انتساب علت به نژاد رایج است. در این مورد نیز علت مسائل اجتماعی محله به جای آن‌که موقعیت اجتماعی محل دانسته شود به ملیت ساکنین نسبت داده شد. انتقال برچسب این مسائل ناشی از حاشیه‌نشینی به ملیت مهاجرین، بحران‌های اقتصادی و افزایش تورم و بیکاری سال‌های پس از جنگ و تحلیل‌های رسانه‌ای مبتنی بر نقش مهاجرین در این بحران، در نهایت حساسیت دولت بر این منطقه و مهاجرین را برانگیخت. تصویرسازی منفی رسانه و ایجاد تصور قالبی از مهاجرین و خوردن برچسب اجتماعی منفی بر این محله موجب ایجاد و تشدید محدودیت‌های قانونی نظیر محدودیت در رفت‌وآمد و تحصیل و نیز تشدید محدودیت‌های اجتماعی نظیر رواج تحقیر و طرد از سوی کنشگران ایرانی شد. این فشارها و محدودیت‌ها که تشدیدکننده‌ی احساس فاصله‌ی اجتماعی و بنابراین جدایی‌گزینی مهاجرین شد، در دهه‌ی ۷۰ بیشترین شدت را داشت. آقای «ن.» و خانم «ت.» در مورد این سال‌ها به احساسات منفی بین مهاجر و میزبان اشاره کرده و آن را دلیل همبستگی بیشتر ساکنین و بیگانگی بیشتر با ایرانی‌ها می‌دانند: «از کسی که برخوردهای زننده‌ی سال‌های ۷۰ و رفتارهای غیرقانونی و غیراخلاقی پلیس را توی خیابان و خانه و اردوگاه می‌دیدن چه توقعی دارید؟ اصلا فراموش‌شدنی نیستند! توی ذهن جوان‌ها که آن موقع بچه بودند این تصویر شکل گرفت که نباید به ایرانی‌ها نزدیک شد! آن‌ها قابل اعتماد نیستند! خطرناکند... این‌ها همان‌هایی هستن که با ما اونجوری کردن...». «رسانه‌ها هم خصوصا روزنامه‌ها خیلی تصویر بدی از ما ساخته بودن و اون واکنش‌ها طبیعی بود شاید. نمی‌گم که این‌جا مسائلی که رسانه‌ها می‌گفتند نبود ولی خب هر جای حاشیه‌ای دیگه‌ای هم اون مسائل رو داره ولی طوری نشون می‌دادن که ایرانیا فکر می‌کردن ما افغانیا بدیم و...»



بنابراین در این زمان، دو دسته عامل سیاسی و اجتماعی اعمال قوانین محدودیت‌زای دولت و رفتارهای پردکننده‌ی کنشگران ایرانی سایر مناطق شهری، ایزوله‌شدن مهاجرین در منطقه را در پی داشت. آنچنان که برخی اشاره می‌کنند با ورود به دهه‌ی ۸۰ نیز که فشارهای سیاسی و اجتماعی کمتر شده بود، فشارهای اقتصادی ناشی از طرح‌های تازه‌ی دولت شدت گرفت که خود تشدید احساسات منفی را نسبت به موقعیت خود در جامعه‌ی میزبان در پی داشته است.

تمایل اولیه‌ی مهاجرین به جدایی‌گزینی و تشدید آن در طی فشارها و محدودیت‌های سیاسی و اقتصادی مذکور و در نتیجه تشدید ایزوله شدن جمعیت در منطقه، باعث شد که ساکنین در طی زمان، امکانات مورد نیاز خود را در محل ایجاد کرده و تقریباً از جنبه‌های مختلف خودکفا شوند. خودکفایی محله در یک مشاهده‌ی ساده نیز کاملاً مشهود است. به‌گونه‌ای که این محل دارای بیمارستان، درمانگاه، زمین ورزشی، باشگاه و سالن ورزش، سینما، استخر، انجمن‌ها و آموزشگاه‌های هنری، علمی، اجتماعی، فرهنگی و آموزشی، بازار و پاساژ، مدارس خودگردان، موسسات خیریه و ..... است.

این خودکفایی که خود، محصول انزوا و جدایی‌گزینی بوده است، با کاهش نیاز به خارج از محله، جدایی‌گزینی را تشدید کرده است. جدایی‌گزینی با تشدید احساس قوم‌مداری و کاهش اعتماد به گروه «غیرخودی» باعث احساس تقابل و تضاد با ایرانیان شده است. از طرف دیگر در واکنش به پیشداوری‌های رایج علیه ایشان، احساس تضاد بین‌گروهی ساکنین با کنشگران سایر مناطق شهری، باعث تشدید انسجام درون‌گروهی محله نیز شده است. تضادی که اعتماد بین‌گروهی را کاهش داده و با افزایش اعتماد درون‌گروهی بر مدارای اجتماعی اثر گذاشته است؛ به‌گونه‌ای که برقراری رابطه با کنشگران سایر مناطق را با دشواری روبرو کرده و جدایی‌گزینی را بدل به کنشی عقلانی ساخته است.

شرایط اجتماعی مذکور، موجب پررنگ شدن باورها، ارزش‌ها، نمادها و همچنین هنجارهای محلی در این منطقه شده است. پایبندی به این موارد در نزد ایشان نوعی ابزار کسب هویت فرهنگی و اجتماعی شده است. مردم محله، برای اثبات هویتی خود و نمایش تمایز خود از فرهنگ غالب به نمایش نمادهای فرهنگ افغانستانی دست زده‌اند. به عنوان مثال تولید و فروش لباس‌های سنتی، غذاهای سنتی و نیز شیرینی‌های افغانستانی، عرضه و فروش محصولات فرهنگی از جمله کتاب و موسیقی افغانستانی و استفاده از هنرها و صنایع دستی متعلق به افغانستان در این محل رواج دارد که در تلاقی با شرایط خاص زندگی در مهاجرت و در شهرک گلشهر، ذهنیت مشترکی را بین ساکنین ایجاد ساخته است.

با ایجاد این ذهنیت مشترک که به زبان جامعه‌شناختی همان «فرهنگ» می‌باشد، مردم محله خود را عضوی از یک «مای» گسترده‌تر می‌دانند که نشانگر اولاً هویت ملی و در ثانی هویت محلی آن‌ها می‌شود. شکل‌گیری این ذهنیت مشترک موجب می‌شود که تازه‌واردانی که وارد محله می‌شوند تحت تاثیر فرهنگ ایجاد شده، جامعه‌پذیر شوند. محصول این فرهنگ و به تبع آن اینگونه از جامعه‌پذیری، هویت فرهنگی است که از طرفی مولود و از طرف دیگر مولد این جدایی‌گزینی می‌باشد. اکنون که محدودیت‌های اقتصادی دهه‌ی ۵۰ و ۶۰ و محدودیت‌های اجتماعی و سیاسی دهه‌ی ۷۰ کمتر شده‌اند، عامل فرهنگی تعلق خاطر به هویت مشترک و فرهنگ ناشی از تجربیات مشترک در یک فضای مشترک است که از عمده‌ترین دلایل حفظ و تداوم جدایی‌گزینی مهاجرین ساکن گلشهر به شمار می‌رود. بسیاری از ساکنین در پاسخ به این که چرا زندگی در این محله را دوست دارند و آن را بر دیگر محلات ترجیح می‌دهند به این اشتراکات اشاره داشتند. به عنوان مثال «ن.» می‌گوید: «خیلی خوشحالم که اینجا هستم. آدم احساس غربت نمی‌کند. انگار توی وطن خودت هستی. همه از خودت هستند.» آقای «ف.» که ساکن محله



نیست ولی به آن جا زیاد رفت و آمد می‌کند می‌گوید: «دوست دارم اینجا زندگی کنم. توی کوچه‌هایش که راه می‌روی احساس غریبی نمی‌کنی. چند شب پیش آمدیم اینجا رفتیم یک مغازه بولانی خوردیم (از غذاهای سنتی افغانستان). خیلی فاز داد.» خانم «الف» می‌گوید: «اگه تنها باشی باز میشه جای دیگه زندگی کرد؛ ولی خب خانواده‌هامون هستن که قدیمی ترن و مثل ایرانیان نیستن. خب بریم جای دیگه مسخره‌مون می‌کنند؛ تحقیر می‌شیم. اصلا یه جایی باشیم که بتونیم راحت به لهجه‌ی خودمون حرف بزنیم و رسوم خودمون رو اجرا کنیم بهتره دیگه».

تشریح فرایند جدایی‌گزینی مهاجرین افغانستانی در شهرک گلشهر با تمرکز بر عوامل چهارگانه‌ی اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی جدایی‌گزینی که در بالا انجام شد، فرصت تفکیک دلایل کنشگران مورد مطالعه را برای انتخاب جدایی‌گزینی فراهم می‌سازد. لذا در ادامه دلایل کنشگران مورد مطالعه در امتداد عوامل مذکور مورد بحث قرار خواهند گرفت.

با توجه به سنخ‌شناسی مشهور پارسونز، جدایی‌گزینی به عنوان یک کنش، بطور کلی متأثر از چهار عامل عمده اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی می‌باشد. بر این اساس و بنا بر مشاهدات انجام شده در این محله و گفته‌های ساکنین، دلایل جدایی‌گزینی مهاجرین در این شهرک بررسی می‌شود. بدین منظور یافته‌ها با ترتیب زمانی و بصورت تاریخچه‌ی شکل‌گیری و ساختمان شدن جدایی‌گزینی مذکور مرتب شده‌اند که در ادامه خواهد آمد.

#### دلایل اقتصادی جدایی‌گزینی کنشگران

بنا بر ادعای ساکنینی که مورد مطالعه قرار گرفته‌اند، یکی از دلایل اولین کسانی که این منطقه را جهت سکونت انتخاب کرده و هسته‌ی اولیه‌ی محله را در آن پی ریختند، قدرت پایین رقابت آن‌ها در بازار مسکن بوده است که بنا بر تحلیل «وبر» از عوامل اصلی توزیع گروه‌های منزلت در محلات متفاوت و ایجاد جدایی‌گزینی است. در واقع تصمیم به جدایی‌گزینی نسل اول مهاجرین نسبت به تصمیم به جدایی‌گزینی نسل‌های بعدی، بیشتر تحت تاثیر عامل اقتصادی قرار داشته است.

به‌گونه‌ای که هم‌اکنون از میان دو فرض جذب و فاصله‌ی اجتماعی که «مسی» مطرح می‌سازد، فرضیه‌ی فاصله‌ی اجتماعی قابلیت انطباق بیشتری در مورد این گروه دارد؛ زیرا با افزایش سطح درآمد، تحصیلات و منزلت شغلی و در واقع با بالا رفتن پایگاه اجتماعی اقتصادی مهاجرین، تمایل به جدایی‌گزینی آن‌ها کاهش نمی‌یابد. آن‌گونه که در این مکان مشاهده می‌شود افرادی با پایگاه اجتماعی اقتصادی بالا نیز این محله را برای سکونت ترجیح داده و دلیل خود را نیز احساس یگانگی در محله و نیز احساس فاصله‌ی اجتماعی در سایر نقاط شهری عنوان می‌کنند. این مطلب گویای کم‌رنگ شدن اولویت عوامل اقتصادی در انگیزش به جدایی‌گزینی ساکنین دارد.

#### دلایل اجتماعی جدایی‌گزینی کنشگران

برقراری رابطه با هموطنان، نیاز به احساس اعتماد و صمیمیت در رابطه‌ی اجتماعی، تشکیل شبکه‌های ارتباطی مورد اعتماد و اطمینان از درک متقابل طرف رابطه‌ی اجتماعی، برخورداری از سرمایه‌ی اجتماعی و استفاده از آن در موارد بحران و عدم حمایت‌های رسمی از سوی نهادهای رسمی در این بحران‌ها از دلایل اجتماعی ساکنین برای تجمع در فضایی مشترک و جدایی‌گزینی از افراد «غیرخودی» در فضای شهری است.



ایشان به عنوان مثال به حل مسائل ناشی از محدودیت‌های قانونی و اجتماعی با استفاده از شبکه‌های اجتماعی محله اشاره کرده‌اند. از جمله‌ی این مسائل، مسئله‌ی محرومیت از تحصیل است که با ایجاد مدارس خودگردان در محله توسط مهاجرین تا حدود زیادی برطرف شده است. در صورت عدم تجمع مهاجرین در یک فضای خاص و عدم درک مشترک از این مسائل، چنین ایده‌ای برای به فعل درآمدن موانعی بر سر راه داشت که احقاق آن را دشوار می‌ساخت. مسئله‌ی مورد اشاره‌ی دیگر، منع قانونی پیوند عضو از داوطلب ایرانی به بیمار افغانستانی است؛ تمرکز مهاجرین در یک فضا، دسترسی بیماران به فرصت‌های اهدای عضو را تسهیل می‌سازد. برخی نیز در بیان مزایای تجمع در این شهرک و عدم پراکندگی در شهر به بحران‌هایی - نظیر مشکلات دهه‌ی ۷۰- اشاره داشتند که در طی آن‌ها انسجام شبکه‌های دوستی، همسایگی و حتی هم‌محله‌ای برای حمایت از افراد و خانواده‌های آسیب‌دیده، به دلیل مجاورت و تمرکز فضایی به سرعت و سهولت بیشتری انجام شده و اعضای گروه را محافظت نموده است. در حالی که به اعتقاد ساکنین، در صورت پراکندگی مهاجرین و عدم تمرکز آن‌ها در این شهرک، احتمال آسیب‌های جبران‌ناپذیری در موارد مذکور قابل پیش‌بینی بوده است.

#### دلایل فرهنگی جدایی‌گزینی کنشگران

امکان نمایش نمادهای فرهنگی، رعایت هنجارهای گروهی و حفظ و انتقال عناصر فرهنگی که از پایه‌های اصلی احساس هویت اجتماعی یک گروه به شمار می‌رود، از دلایل فرهنگی مهاجرین برای انتخاب جدایی‌گزینی برشمرده شده است. بطور مثال ایشان چنین عنوان می‌کنند که به دلیل هماهنگی بیشتر این محیط با فرهنگ ایشان در این محله احساس می‌کنند که در وطن خود هستند و احساس غریبگی و فشار اجتماعی که در سایر نقاط شهری تجربه می‌کنند را ندارند. عدم نیاز به همرنگی با جماعت در این محله و امکان رفتار بر اساس ارزش‌ها و هنجارهای گروهی، احساس هویت و «ما» بودن از دلایل ساکنین است که صبغی فرهنگی دارند. بعنوان مثال هنجار ازدواج درون‌گروهی و یا حرمت ازدواج سیده با غیرسید از جمله هنجارهایی عنوان شده است که پایبندی به آن در فضایی که همه یا اغلب اعضای متعلق به گروه را در خود جای داده باشد، امکان‌پذیرتر است.

#### دلایل سیاسی جدایی‌گزینی کنشگران

مداخله‌ی دولت و مدیریت شهری در تخصیص منابع در فضاهای مختلف شهری و تاثیر تصمیمات، قوانین و نظارت‌های دولت بر نابرابری‌های میان گروه‌ها از عوامل سیاسی جدایی‌گزینی است. ساکنین به دسته‌ای از عوامل اشاره داشته‌اند که عواملی سیاسی محسوب می‌شوند. محدودیت‌های قانونی اعمال شده توسط دولت و نحوه‌ی اجرای آن توسط نهادهای دولتی و محرومیت‌های قانونی و یا محدودیت‌های ناشی از عدم توجه مدیریت شهری به مناطق حاشیه‌ای، که به گسترش احساس فاصله‌ی اجتماعی از بومیان و تشدید نیاز به تشکیل شبکه‌های مبتنی بر آشنایی و اعتماد از طریق روابط درون‌گروهی انجامیده است از جمله‌ی این عوامل است. به عنوان مثال محدودیت قانونی در خرید ملک و ثبت آن باعث تمایل به اسکان در محله‌ی مذکور شده است که برای رفع این محدودیت، از طریق شبکه‌ی روابط اجتماعی، راه‌حلی دارد.

#### بحث و نتیجه‌گیری





جدایی‌گزینی مهاجرین افغانستانی در محله‌ی گلشهر را می‌توان هم نوعی‌گزینش دانست و هم نوعی اجبار؛ در واقع می‌توان در مورد ایشان هم مفهوم جدایی‌سازی و هم مفهوم جدایی‌گزینی را بکار برد. در امتداد همین واقعیت باید گفت جدایی‌گزینی در نزد ساکنین محله‌ی گلشهر هم دارای مزایایی است که به تداوم جدایی‌گزینی منجر می‌شود و هم یک موقعیت عاری از مزیت یا پر از معایبی است که فرد خود را مجبور به تحمل آن می‌داند. هرچند در این مقاله تنها بر گزینش جدایی تکیه شده است.

بطور خلاصه می‌توان عمده‌ترین دلیل تمایل به جدایی‌گزینی را در زمان حاضر، احساس فاصله‌ی اجتماعی مهاجرین از بومیانو احساس بیگانگی با جامعه‌ی میزبان دانست که به صورت نیاز به تشکیل گروهی منسجم با همبستگی بالا نمود یافته است و نیاز به هویت اجتماعی و تعلق به فرهنگ را برآورده می‌سازد. دلیل عمده‌ی احساس منفی نسبت به محله و ترجیح عدم جدایی‌گزینی نیز برچسب منفی محله است که موجب خدشه‌ی هویت اجتماعی می‌گردد. به استدلال برخی از ساکنین، جدایی‌گزینی و تمرکز مهاجرین، باعث «به چشم آمدن» مسائل اجتماعی محله و انتقال برچسب منفی ناشی از حاشیه‌نشینی به ملیت ساکنین شده است که در نهایت، پیشداوری‌های تشدیدکننده‌ی این برچسب را تقویت می‌کنند. به این دلیل است که برخی از ساکنین علی‌رغم برشمردن مزایای اجتماعی و فرهنگی تمرکز مهاجرین، احساس تعلق به محله نداشته و مایل به خروج از آن و ادغام در فضای شهری هستند.

### منابع فارسی

- افروغ، عماد. (۱۳۷۷). *فضا و نابرابری اجتماعی: الگویی برای جدایی‌گزینی‌های فضایی و پیامدهای آن*. تهران: دانشگاه تربیت مدرس.
- پیری، عیسی، زالی، نادر، و تقی‌لو، علی‌اکبر. (۱۳۹۱). امکان‌سنجی بکارگیری رهیافت‌های توانمندسازی در ساماندهی سکونتگاه‌های غیررسمی ناحیه‌ی گلشهر مشهد. *مطالعات و پژوهش‌های شهری منطقه‌ای*، بهار ۹۱، ۳(۱۲)، صص ۱۱۹-۱۳۴.
- جمشیدیها، غلامرضا و علی بابائی، یحیی (۱۳۸۱). بررسی عوامل مؤثر بر بازگشت مهاجرین افغانی با تکیه بر ساکنین گلشهر مشهد (نامه‌ی علوم اجتماعی شماره ۲۰)، تهران، دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران.
- جمشیدیها، غلامرضا و عنبری، موسی (۱۳۸۳). *تعلقات اجتماعی و اثرات آن بر بازگشت یا عدم بازگشت مهاجرین افغانی، نامه‌ی علوم اجتماعی*، شماره ۲۳، تهران، دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران.
- شکویی، حسین. (۱۳۶۵). *جغرافیای اجتماعی شهرها: اکولوژی اجتماعی شهر*. تهران: فوق‌برنامه دفتر مرکزی جهاد دانشگاهی
- فیالکوف، یانکل. (۱۳۸۸). *جامعه‌شناسی شهر*، ترجمه‌ی نیک‌گهر، تهران: آگه.

### منابع لاتین

[www.socioconf.com](http://www.socioconf.com)



Caldeira, T. P.(2000)segregation.In e. (KE Ruckstuhl and P. Neuhaus ,*Sexual segregation in vertebrates: ecology of the two sexes*(pp 11-34) .Cambridge, United Kingdom: Cambridge University Press.

Corbin, J. M., & Strauss, A. L. (2008 ). *Basics of qualitative research: techniques and procedures for developing grounded theory*. Sage Publications.

Creswell, J. W. (2003). *Research Design: Qualitative, Quantitative, and Mixed Methods Approaches*. Beverly Hills: Sage.

Fetterman, D. M. (2008). Ethnography. In L. M. Given, *The Sage encyclopedia of qualitative research methods* (pp. 288-292). Sage Publications.

Eijk, G. V.(2010) .*Unequal networks: Spatial segregation, Relationships and inequality in the city* .Sustainable Urban Areas. Vol32: IOS Press.

Finny, N & ,Simpson, L.(2009) .*Sleepwalking To Segregation: Challenging myths about race and migration* .The Policy Press.

Firman, T .(2004) .New town development in Jakarta metropolitan region: a perspective of spatial segregation .*Habitat International, volume 28(3) Elsevier, sep1, 2004* ,349-368.

Fossett, M.(2001) .*Racial Segregation in America: A Nontechnical Review of Residential Segregation in Urban Areas* .Texas :Department of Sociology and Racial and Ethnic Studies Institute, Texas A&M University College Station.

Massey, D. S.(1979) .Residential Segregation of Spanish Americans in United States Urbanized Areas .*Demography, Vol. 16, No. 4 (Nov., 1979), 553-563*.

Massey, D. S.(1981) .Social Class and Ethnic Segregation: A Reconsideration of Methods and Conclusions .*American Sociological Review, Vol. 46, No. 5 (Oct., 1981),641-650*.

Massey, D. S & .Denton, N.(1987) .Trends in the Residential Segregation of Blacks, Hispanics, and Asians: 1970-1980 .*American Sociological Review, Vol. 52, No. 6 (Dec., 1987) ,pp. 802-825*.

Massey, D. S & .Denton, N .(1988) .The Dimensions of Residential Segregation .*Social Forces, Vol. 67, No.2 , Des., 1988, pp. 281-315*.

Massey , D & .Denton , N .(1989) .Hypersegregation in U.S. Metropolitan Areas: Black and Hispanic Segregation along Five Dimensions . *Demography, Vol. 26, No. 3 (Aug., 1989),373-391*.

Massey, D. S & .Denton, N.(2001) .*American Apartheid: Segregation and the making of the underclass* .London: Harvard University Press.

Quillian, L.(2012) .Segregation and Poverty Concentration: The Role of Three Segregations . *American Sociological Review, 77, pp.354-379*.

Roberts, B. R & .Wilson, R.(2009) .*Urban Segregation and Governance in the Americas* .New York: Martin Press.

Sabatini, F.(2003) .The Social Spatial Segregation in the Cities of Latin America .*Inter-American Development Bank, No. 3418, Sustainable Development Department*.

Uslaner, E. M.(2010) .Segregation, mistrust and minorities .*Ethnicities, 10(4), Retrieved from etn.sagepub.com at AMERICAN PUBLIC UNIVSYSTEM on November 24, 2013, pp.415-434*.



Wassmer, R. W. (2002) *An Economic View of some Causes of Urban Spatial Segregation and its Costs and Benefits*. Unpublished manuscript, California.

Watts, M. J. (2005) *Conceptualising and Measuring Spatial Segregation: The State of Play*. In *Proceedings of the ARCRNSISS Methodology, Tools and Techniques and Spatial Theory Paradigm Forums Workshop, University of Newcastle, 15-17 June 2005*, pp. 165-181, Australia: RMIT Publish.